

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم: ضمن تشکر از جنابعالی؛ سوالاتی خدمتتان داریم که امید است با جواب تک تک آن‌ها نکاتی در راستای ادامه‌ی مباحثی که مطرح می‌فرمایید روشن شود.

متن پاسخ

- سؤال ۱- مباحث غرب شناسی چه ضرورت و جایگاهی در سرفصل‌های آموزشی دارد؟ و علت تدریس این سنخ مباحث از سوی شما چه بوده است؟ باسمه تعالی: سلام علیکم: جواب: ۱- مباحث غرب‌شناسی در راستای نظر به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و توجه به فرهنگ مهدوی که افق آینده را در اتحاد بین تکوین و تشریح می‌نگرد، معنای خاصی به خود می‌گیرد غیر از آنچه منتقدین مشهور دنیا در رابطه با نقد غرب مطرح می‌کنند. ما از طریق انقلاب اسلامی بنا داریم زندگی زمینی خود را در تمام مناسبات فردی و اجتماعی به کمک شریعت الهی، با عالم قدسی مرتبط گردانیم و در این رابطه باید موانع تحقق این هدف را که در حال حاضر عمده‌ترین آن موانع نگاه فرهنگی غربی به عالم و آدم است، بشناسیم و بدین لحاظ نه تنها شناخت غرب با این رویکرد برای دوستداران انقلاب اسلامی لازم بلکه از نان شب واجب‌تر می‌باشد و گرنه ناخودآگاه انقلاب اسلامی در ذیل غرب قرار می‌گیرد و از تحرک لازم می‌افتد و ملت‌ها از نتایج فوق‌العاده‌ای که می‌توانند از انقلاب اسلامی ببرند محروم می‌شوند و با ادعای آن‌که توسعه‌یافتگی مستقل از منظومه‌ی جهانی نیست عملاً انقلاب اسلامی را استحاله می‌کنند. سؤال ۲: به نظر شما ضعف‌ها و کاستی‌های دوره‌های آموزشی غرب شناسی موجود در کشور چیست؟ طرح کلی و ویژگی خاص مباحث آموزشی شما چه می‌باشد؟ جواب ۲- حقیقتاً درست متوجه شده‌اید که مباحث غرب‌شناسی موجود بعضاً نقص‌ها و کاستی‌ها و اشکالاتی دارد زیرا بعضی‌ها متوجه نیستند مخالفت ما با فرهنگ غرب مثل مخالفتی که مثلاً روسیه و یا چین با غرب دارد نیست، اندازه‌ی مخالفت ما با غرب به اندازه‌ی تفاوت اهدافی است که هرکدام دنبال می‌نماییم و در راستای آن اهداف انسان را معنا می‌کنیم. ضعف‌های بعضی از مباحث غرب‌شناسی در غفلت از ذات غرب است، غربی که در سر و سامان‌دادن بر زندگی زمینی بشر به غیب به عنوان نقشی فعال و کارساز و الهام‌بخش توجه نمی‌کند و مطابق آن برنامه نمی‌ریزد و عملاً به دست‌آوردهایی دست می‌زند که در اثر آن دست‌آوردها نقش الهام‌بخشی غیب و اشراقی آن از صحنه‌ی زندگی انسان‌ها دور می‌شود، در حالی‌که ما در نقد غرب باید متوجه باشیم غرب چه چیزی به ما داده و چه چیزی از ما گرفته که سعی شده در کتاب «عالم انسان دینی» به‌طور بسیار مختصر متذکر آن باشیم. کتاب «مدرنیته و توهّم»

نمونه‌ای از نقد غرب با رویکرد دینی است به آن شکلی که عرض شد. سؤال: ۳) نسبت ما با تاریخ انبیا و اولیا چگونه باید باشد و درک انقلاب اسلامی چگونه منجر به تصحیح این نسبت می‌گردد؟

جواب: ۳- نسبت ما با تاریخ انبیاء و اولیاء از این قرار است که حضرت حق از ابتدای حیات زمینی بشر زندگی دینی و شرعی را برای انسان‌ها مقدر نموده تا در گشایش زندگی زمینی و تنگناهای مخصوص این زندگی بهترین انتخاب را داشته باشد و همواره رابطه‌ی اشراقی خود را با عالم معنا حفظ کند و این خط از حضرت آدم «علیه‌السلام» شروع شد و همچنان ادامه یافت تا به شریعت محمدی «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» رسید و در دل این شریعت نظرها به حاکمیت انسان کامل یعنی حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» معطوف گشت و در راستای چنین حضوری انقلاب اسلامی ظهور کرد و درست در مقطعی از تاریخ که فرهنگ مدرنیته اراده کرده بود خط حضور تاریخی انبیاء و اولیاء را نادیده بگیرد انقلاب اسلامی متذکر آن خط معنوی گشت تا اولاً: بشر راز سرگشتگی خود را در دوران جدید درست بشناسد و ثانیاً: راهی را که خداوند برای زندگی زمینی بشر مقدر کرده است همچنان گشوده بماند تا ما زندگی خود را در مسیر اراده‌ی الهی قرار دهیم و از بی‌معنایی و پوچی‌های یابیم و بفهمیم تقدیری که خداوند اراده کرده است چه تقدیری است. سؤال: ۴) با توجه به اینکه فهم ما از دین متأثر از حجاب مدرنیته است، چگونه می‌توان در دوره‌های آموزشی به مباحث دینی توجه نمود؟

جواب: ۴- همچنان که بحمدالله متذکر هستید در شرایطی قرار داریم که به‌واقع در بسیاری امور فهم ما از دین متأثر از حجاب مدرنیته است و تنها با یک خودآگاهی تاریخی می‌توانیم از این حجاب آزاد شویم و گرنه سعی می‌کنیم دین را با مدرنیته تطبیق دهیم که با این کار اصالت را به فرهنگ مدرنیته داده‌ایم و عملاً دین در ذیل فرهنگ غربی قرار می‌گیرد و از کارآیی لازم باز می‌ماند و معلوم است وقتی دین کارآیی لازم را نداشت فرو گذاشته می‌شود. خودآگاهی تاریخی یعنی بفهمیم جایگاه دین و جایگاه مدرنیته دو جایگاه متفاوتی است و هیچ نسبتی با همدیگر ندارد زیرا یکی اصالت را به جهان می‌دهد و دیگری اصالت را به خدا. به عنوان مثال وقتی شما جایگاه تاریخی وهابیت را درست شناختید و معلوم شد این فرقه مأمور است تا اولاً: در زیر لوای اسلام فرهنگ مدرنیته را بسط دهد و ثانیاً: مأمور است از اسلام چهره‌ای زشت بنمایاند تا نگاه‌ها از اسلام به سوی فرهنگ غربی معطوف شود، دیگر انرژی خود را صرف این نمی‌کنید که بخواهید اشکالات محتوایی آن فرقه را اثبات کنید، در عین آن که اشکالات محتوایی فراوانی در این فرقه هست. در خودآگاهی تاریخی که ما باید نسبت به مدرنیته داشته باشیم متوجه جایگاه تاریخی آن فرهنگ می‌شویم که در ذات خود هیچ معنویت اصیلی را بر نمی‌تابد و هر معنویتی را در فضای روح سوژکتیویته به باور شخصی تبدیل می‌کند و انسان را در خود متوقف می‌نماید، در حالی که جایگاه دین در طول تاریخ درست برعکس جایگاه تاریخی فرهنگ غربی است. دین انسان‌ها را متذکر حقیقتی ماوراء برداشت‌های ذهنی‌شان می‌کند تا با عالمی بس جدی‌تر و اصیل‌تری مرتبط گردند، عالمی که اگر بدون نظر بدان تصمیم‌گیری کنند گرفتار انواع بحران‌ها و تناقض‌ها می‌شوند همان‌طور که عده‌ای در اطاق تاریک خواستند فیل را بشناسند و نظر بدهند. و

چنانچه آموزش معارف دینی با چنین دقتی همراه نباشد که امروزه تنها باید با فاصله گرفتن از ظلمات غرب می‌توان به نور توحید در افق زندگی بشر اشاره کرد؛ به نحوی گرفتار یک نوع سکولاریسم شده‌ایم که البته بیش از همه باید حوزه‌های علمیه در این امر هوشیاری لازم را به‌خرج دهند. سؤال: ۵) به نظر می‌آید که جنابعالی در فهم اندیشه غربی از دیدگاهها و جریانهایی استفاده نموده‌اید که متفاوت و ظاهراً متعارض هستند. به طور مثال اندیشه صدرایی، تفسیر المیزان و اندیشه‌های مرحوم فردید و رضا داوری اردکانی در مباحث شما طرح شده‌اند. لطفاً وجه پیوند این اندیشه‌ها را در مباحث غرب شناسی توضیح دهید. جواب: ۵- این نکته‌ی بسیار حساسی است که وقتی انسان به اندیشه‌ها از نظر وجودی بنگرد و در همه‌ی آنها در جستجوی «وجود» باشد و اگر آن اندیشه‌ها متذکر وجود باشند دیگر به عنوان اندیشه‌های متکثر و متفاوت ظهور نمی‌کنند و این درست بر عکس نگاه حصولی و ماهیت‌گرا به اندیشه‌ها است که با نظر به وجه متفاوت آن‌ها شناخته می‌شوند زیرا ماهیت مثار کثرت است و برعکس وجود که عامل وحدت می‌باشد. شما در اندیشه‌ی صدرایی منور به نگاهی می‌شوید که اولاً: بین وجود و ماهیت تفکیک می‌کنید و به اعتباریات اصالت نمی‌دهید. ثانیاً: متوجه وجود به معنای تشکیکی آن هستند یعنی وجود را به عنوان یک مفهوم در ذهن مورد توجه ندارند بلکه به عنوان یک حقیقت به آن می‌نگرید. در این دستگاه بنده جناب آقای دکتر فردید و جناب استاد داوری را در رابطه با نقد غرب متذکر «وجود» می‌دانم به این معنا که این بزرگان و از همه مهم‌تر جناب مارتین هیدگر غرب را از آن جهت که حجاب وجود است نقد می‌کنند و اگر به عمق تعبیر هیدگر نسبت به وجود و ظهور و خفای وجودی که وی مدّ نظرها قرار می‌دهد نظر کنیم به تشکیکی بودن وجود که ملاصدرا مدّ نظر دارد نزدیک می‌شویم و در این رابطه بنده قرائت دکتر فردید از هیدگر را از آن جهت که شیعه و ایرانی است قابل قبول می‌دانم هرچند ممکن است به‌زعم عده‌ای این برداشت از هیدگر مطابق اندیشه‌ی هیدگر نباشد، که البته بنده معتقد به این نیستم. چون وقتی خودم هم به متون نوشته‌شده از هیدگر رجوع می‌کنم و در فضای اصالت وجود صدرایی و با ذوق تشیع به آن متون می‌نگرم احساس تناسبی بین صدرا و هیدگر برایم پیش می‌آید. در صفحه‌ی ۲۹۰ کتاب «مفردات فردیدی» از قول فردید آورده: «من می‌خواهم از نو، ملاصدرا بخوانم تا آن‌جا که سوبژکتیو و ابژکتیویته در ملاصدرا محو شود، تفسیر من از ملاصدرا غیر از تفسیر خودبنیادانه‌ای است که حوالت دوره‌ی جدید است». می‌گوید: «وجود» ملاصدرا متعالی از وجود ذهنی و عینی است. در فلسفه‌ی ملاصدرا تعالی و دفاع از قرآن است». می‌فرماید: «ملاصدرا پریروز دارد». سؤال: ۶) چه نسبتی بین عرفان اسلامی (به طور خاص ابن عربی) و اندیشه متفکرین غربی مانند نیچه یا هایدگر وجود دارد؟ با تشکر جواب: ۶- روح عرفان محی‌الدین در نظر به اسماء الهی نهفته است که نگاه بسیار با ارزشی به عالم است زیرا حقیقتاً در نگاه وجودی آنچه مدّ نظر است وجود است در کمالات خاص وگرنه نگاه ما به مفهوم وجود خواهد بود. پس در نگاه وجودی از آن جهت که وجود عین کمال است شما با اسماء حسنای الهی روبه‌روئید که در مظاهر مختلف ظهور کرده و عرفان محی‌الدین انسان را در چنین نگاهی

می‌پروراند تا بتواند بین تنزیه و تشبیه جمع کند و با حضرت الله در مظاهر اسماء حسنايش مأنوس گردد. در دل چنین نگاهی غرب سراسرظلمات است و هایدگر این را به‌خوبی می‌فهمد و می‌فهماند ولی نه در آن حدّی که شما در عرفان محی‌الدین متوجه آن هستید. در حالی که نیچه را به‌راحتی را نمی‌توان در این دستگاه جای داد. نتیجه از یک طرف با مفاهیم درگیر است و طالب حضور می‌باشد و فریاد می‌زند که کلیسا و بازار خدا را کشته‌اند و در به در به دنبال خدای حضوری است و از طرف دیگر به ابرمردی نظر دارد که اراده‌ی او معطوف به قدرت است و نه معطوف به حق. با این‌همه نیچه به جهت آن روح عصیانگرش می‌تواند الهام‌بخش باشد ولی ارتباط با نیچه کار آسانی نیست حتی در همین حدّ که من تصویر کردم نمی‌توان نیچه را جای داد. با این‌همه می‌توان گفت: «دیده آن باشد که باشد شه‌شناس.... تا شناسد شاه را در هر لباس». موفق باشید